

## حدیث شیدایی

گلگشتی در عارفانه‌های آیه‌الحق سید عبدالکریم کشمیری

محمد رضا پیوندی  
کادر علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی



### مقدمه

به افقهای دور و ناپیدا می‌اندیشم، روزگاری است که نه آرامش «ماندن» را چشیده‌ام و نه اضطراب «رفتن» را کشیده‌ام. خود را در ابتدای جاده‌ای باریک و بی‌انتها می‌بینم. یک ذره‌ای ایستاده بر پهنه گیتی. گاهی عزم «رفتن» و زمانی قصد «ماندن»!

به توشه راه و به داشته‌ها و نداشته‌هایم فکر می‌کنم. کارنامه عملم را به چشم خیال در لحظه‌ای ورق می‌زنم. چه خوش خیال بوده‌ام من! چه خوش خیال! ناگهان سیاهی نومیدی همچون بختکی شوم روی سینه‌ام می‌افتد. بر خود نهیب می‌زنم و ختاس نومیدی را می‌رانم. از خود می‌پرسم:

تو برای رفتن آمده‌ای یا برای ماندن؟! مگر نشنیده‌ای و ندیده‌ای که همه می‌روند، حتی سید علی آقا قاضی، علامه طباطبایی، انصاری همدانی و اکنون کشمیری و بسیار والاتر و بالاتر از اینها، همه انبیا و اولیاء خدا. آری همه اینها رفته‌اند. به تک تک این نامها می‌اندیشم، گمانم بر سرم آوار می‌شود. به خود می‌گویم: اتفاقاً تنها اینها هستند که مانده‌اند. این را دانستم که «نام‌ها» خیلی زود در پس ابر مرگ گم می‌شوند و تنها نامهایی از پس این ابر تیره برمی‌تابند که فریفته جلای جلوه‌های دنیوی نشوند. از خود می‌پرسم: راستی، تو برای ماندن چه کرده‌ای؟! برای رفتن چه؟!!

باز هم پرونده اعمالم را مقابل چشمان خیالم می‌گشایم و صفحاتی از آن را به رمز می‌خوانم. از میان آن همه سیاهی نقطه‌های نوری را می‌بینم که در احاطه لجه‌های سیاه محاصره شده‌اند.

خاطراتم را می‌کاوم. به یقین درمی‌یابم که آن نقطه‌ها، لحظه‌هایی هستند که به سخن گرم واعظی دلداده گوش جان سپرده‌ام و یا شنیدن لحظه‌های آسمانی عارفی دل سپرده، دل احساسم را لرزانده است.

و یا شاید هنگامی که حاجتی یا خواهشی داشته‌ام و با حقِ حق‌گیره‌ای یا سرشک‌اشک و توبه‌ای خود را در یک قدمی خدا پنداشته‌ام... آری، همه اینها را داشته‌ام، اما در عجبم که چگونه آن نقطه‌های نورانی با امتحانی آسان و ابتلایی ساده به نقاطی ظلمانی مبدل گشته‌اند و تنها ره‌توشه‌ام، تکرار حسرت بوده است.

اکنون برای تکرار آن لحظات نورانی، دیگر بار نام دیگری از سلسلهٔ عارفان شیدا و از جمله شاگردان آیت‌الله سید علی آقا قاضی، پیش روی ماست.

و ما سر آن داریم که گوش جان به صحبت جانان<sup>۱</sup> دهیم و از آن «آفتاب خوبان»<sup>۲</sup> و «اسوه عارفان»<sup>۳</sup> توشهٔ «روح و ریحان»<sup>۴</sup> بگیریم.

### نور کودکی

عبدالکریم کودکی هشت ساله است و عالم کودکی او را در گرمای نیمروز به کوچه کشانده و همبازی بچه‌ها شده است. او در میان بچه‌هاست اما وقار، سنگینی و تیزهوشی‌اش او را از دیگران جدا می‌کند. حرف زدن، راه رفتن، دویدن و حتی فریاد زدنش! پسرک ناگهان پیرمردی روحانی و نورانی و روشن ضمیر را می‌بیند که کنار دیوار ایستاده و حرکات او را زیر نظر دارد. بچه‌های دیگر سر به هوا و غافل به بازی خود ادامه می‌دهند اما عبدالکریم به احترام شیخ لحظه‌ای درنگ می‌کند. شیخ با دقت به رفتار پسرک می‌نگرد و لحظه‌ای نمی‌گذرد که عبدالکریم را صدا می‌زند و نزد خود می‌خواند. عبدالکریم بی‌آنکه بداند شیخ به چه کاری او را می‌خواند سراسیمه نزد شیخ می‌رود. شیخ دستی به مهربانی و عطوفت به سرش می‌کشد و می‌گوید: «پسرم! در سرت نور است! با بچه‌ها بازی نکن، تو به درد بازی نمی‌خوری!»<sup>۵</sup>

عبدالکریم همهٔ وجودش گوش شده است. آهنگ گرم کلام شیخ در عمق جانش نفوذ می‌کند. شیخ این را می‌گوید و راهش را می‌گیرد که برود. عبدالکریم به چهرهٔ نورانی و چشم‌های پرفروغ شیخ نگاهی می‌اندازد و بی‌آنکه حرفی بزند از گروه بچه‌ها جدا می‌شود و دنبال شیخ راه می‌افتد. و این آغازی پربرکت و نوید آفرین است تا سید عبدالکریم هشت ساله، مریدی رهرو و مطیع برای استادی همچون آیت‌الله شیخ مرتضی طالقانی هفتاد ساله شود. این علاقه و رهروی

تا سالهای سال ادامه می‌یابد و سید عبدالکریم در سایه هدایت‌های اخلاقی استاد به رشد و تعالی فراوانی دست می‌یازد.

### کوچک مرد بزرگ

سید عبدالکریم از همان کودکی در سایه تعلیمات پدر بزرگوار خود سید محمدعلی کشمیری قرار می‌گیرد. پدر که نشانه‌های تیز هوشی و ذکاوت را در وجود او با تمام وجود لمس کرده است ابتدا خود به تعلیم و تربیت او همت می‌گمارد و درسهای مقدماتی حوزه را بدو می‌آموزد. هنوز به سن بلوغ نرسیده و موبر صورتش نرویده است که پدر احساس می‌کند او لیاقت ورود به جرگه روحانیت را دارد. لذا در همان سنین او را به لباس مقدس روحانیت ملبس می‌کند. سید عبدالکریم خیلی زود درسهای مقدماتی و سطح حوزه علمیه را به خوبی فرا می‌گیرد به طوری که تعجب همگان را بر می‌انگیزد. سپس در محضر اساتید مبرز حوزه نجف، همچون آیت الله شیخ مجتبی لنگرانی، شیخ راضی تبریزی، شیخ محمد تقی بهجت، شیخ محمد حسین تهرانی، حاج فیض خراسانی و شیخ صدرا بادکوبی سطوح متوسط و عالی را فرا گرفته و در ابتدای جوانی به درس خارج آیات عظام سید ابوالقاسم خویی، سید عبدالاعلی سبزواری و دیگران راه می‌یابد.

### گستره علوم

عبدالکریم استعداد و جدیت شگرف خویش را در راه کسب علوم آل محمد به کار می‌گیرد و به گونه‌ای که در آغاز جوانی به درجه اجتهاد نائل می‌آید. او به دروس رسمی حوزه اکتفا نمی‌کند و با شوق تمام علوم غربیه همانند علم جفر، اعداد، تکسیر و حروف را نیز فرا می‌گیرد و همزمان به تدریس علوم حوزوی نیز همت می‌گمارد تا جایی که متون تدریسی او در طول روز به یازده مورد می‌رسد. او دروس سطح عالی حوزه مانند کفایة الاصول را به حدی زیبا و روان تدریس می‌کند که آیت الله العظمی خویی به او می‌فرماید: کفایة الاصول در خونت عجین شده است!

روح بلند و آرمانی سید عبدالکریم با درسهای رسمی اقتناع نمی‌شود. او پرواز به عالم ملکوت را دوست دارد و علوم رسمی چیزی جز ماندن در عالم ناسوت برایش به ارمغان نمی‌آورد.

سید عبدالکریم که از همان نوجوانی با عارفی سترگ همچون آیه الله شیخ مرتضی طالقانی دمخور بوده است اکنون او را از دست داده است و به دنبال استادی است که او را به مرحله بالاتری پرواز دهد.

روح جستجوگر او آیه الله العظمی سید علی آقا قاضی رامی یابد و پنج سال در خدمت این عارف پاک نهاد به تلمذ مشغول می شود.

## سلوک عبادی

درد اشتیاق! شوق وصل، طلب! تشنگی! ذکر دائم و فراق! و باز هم درد اشتیاق! ما نمی دانیم عارف برای خاموش کردن شعله اشتیاق سراز با نمی شناسد یا برای شعله ور کردن آن می کوشد. ما نمی دانیم که سید عبدالکریم در ریاضت ها و شب بیداری هایش چه می کند و چه می گوید.

از شاگردانش می شنویم که تا زمانی که در نجف به سر می برد به وادی السلام می رود و به آنجا و همنشین با اهل قبور مانوس تر است تا زندگان. گرمای شدید تابستان و شبهای تاریک و ترسناک وادی السلام او را از رفتن به آنجا باز نمی دارد. روزها در آنجا درس می گوید و شبها تا صبح در آنجا می ماند و به مناجات و دعا و نماز مشغول می شود. خانواده اش می گویند:

او دائم الذکر بود. در تمام احوال در حال ذکر گفتن بود. حتی در مسیر رفت و آمد، شبها کم می خوابید و بسیار به وادی السلام می رفت و تا نیمه شب در آنجا می ماند و اعمال و عبادت خاصش را در آنجا انجام می داد و اهل دنیا نبود.<sup>۷</sup>

ما نمی دانیم او وادی السلام را چگونه می دید و از آن استخوانهای علم و تقوا که در آن دیار به ظاهر خاموش نهفته بودند چه بهره هایی می برد. ما از «خلوت»ها فرار می کنیم و او به «خلوت» پناه می برد. اما به راستی چگونه می شود اینگونه بود؟ حاج صاحب عضد الله که همراه و مصاحب آقا است چنین می گوید:

ایشان روزها معمولاً روزه بود و دو سه روز پشت سر هم روزه می گرفت، غذا کم می خورد و قرآن بسیار می خواند. گاهی سه، چهار روز در هفته به وادی السلام می رفت و من دنبال ایشان می رفتم، شبهای جمعه هم ساعت یازده و یا نصف شب به آنجا می رفت و دعا می خواند... گاهی نصف شبها که به آنجا می رفتیم می گفتند: ارواح مؤمنین را ببین!

می گفتم: آقا من نمی بینم. ولی ایشان می گفتند: نه، بین مؤمنین حلقه حلقه نشسته اند!<sup>۸</sup> و مگر هر چشمی تاب تحمل صحنه هایی چنین را دارد؟! چشم آینه قلب است و تنها قلبی که زنگار گناه آن را سیاه نکرده باشد لایق حضور در مهمانی بهشت برزخی می شود و زبانی که هر دم به ذکر یار مترنم باشد. فرزندش در این باره می گوید:

ما نمی دانیم او چه می گفت. فقط می دانیم بیست و چهار ساعت در حال ذکر بود، حتی در حال راه رفتن، زبانشان از صبح تا شب به ذکر الهی مترنم بود. فاصله خانه ما تا حرم حضرت امیر (ع)

حدود سه چهار کیلومتر بود و او این مسیر را هر روز در نجف چهار بار پیاده رفت و آمد می‌کرد و در طول راه زبانش از ذکر نمی‌ایستاد.<sup>۹</sup>

سالک خود را همواره در حضور معبود می‌بیند و در حضور آقا و مولایش کمتر از آنی متوجه دیگران نیست و به ذکر مشغول است. یکی از شاگردان آقا می‌گوید:

ایشان دائم در حضور بود، دائم متوجه بود و خودش از این حضور به خدمت تعبیر می‌کرد. و همیشه این دعا را می‌خواند... و حالی فی خدمتک سرمداً... توجه به خدا دردش را تسکین می‌داد.<sup>۱۰</sup>

### ذکر قلبی

عارفان سالک در طی مسیر وصول به حق به مرحله‌ای می‌رسند که خود را و همه خواسته‌ها، تمایلات و مشتبهات نفسانی را به فراموشی می‌سپارند. آری! آنان مصداق حدیث قدسی می‌شوند که خداوند کریم می‌فرماید: «... من گوش آنان می‌شوم که با آن می‌شنوند و چشم آنان می‌شوم که با آن می‌بینند.»<sup>۱۱</sup>

اینگونه می‌شود که آیت الله کشمیری در اواخر عمر، ده سال آخر را بیشتر به سکوت می‌گذرانند سکوت! سکوتی رازناک و رمزآلود. آخر آن همه ذکر و دعا و ورد چه شد؟! کمتر کسی دیگر ذکر زیبایی از او می‌شنود، سخن‌ها مختصر شده است و گاهی مجالس ذکر نیز به صمت و سکوت می‌گذرد و بالاخره در مقابل این سؤال که: آقا شما قبلاً این همه ذکر و اشتغال عبادی داشتید الان چرا ساکتید؟ می‌فرماید:

الان اشتغال من بیشتر است، ذکر قلبی می‌گویم، از اول صبح که بیدار می‌شوم تا شب مشغولم!<sup>۱۲</sup> معما نه تنها گشوده نمی‌شود که برای سؤال کننده رمزآلودتر و راز آمیزتر می‌شود. ذکر قلبی دیگر چیست؟ آقا! ما که دستمان به بلندای آسمانی روح شما نمی‌رسد، ما چشمان از پوسته ظاهر فراتر نمی‌رود.

خیلی دلم می‌خواست بدانم ارتباطشان با خدا چگونه است، یک بار که خدمتشان بودم به قلب‌شان اشاره کردند و فرمودند: سرت را بگذار این جا!! گوشم را گذاشتم دیدم یک کلمه دائم تکرار می‌شود. گفتم: آقا! ذکر شما فلان کلمه است؟! فرمودند: بله! مثل ساعت که دائم کار می‌کند این کلمه تکرار می‌شود! ارتباطشان با خدا اینگونه بود.<sup>۱۳</sup>

## انس با قرآن

مردان خدا، آنقدر با کلام خدا مانوسند که هیچ تحفه‌ای از عالم مادی را با لذت درک آیات و سوره‌های آن عوض نمی‌کنند. انس آیه الله کشمیری با قرآن به حدی بود که می‌فرمود:

من در زمانی که در نجف اشرف بودم، هر سه روز یک ختم قرآن می‌کردم.<sup>۱۴</sup>

آری، هر سه روز یک ختم قرآن و این یعنی همه زندگی و ذکر و ورد انسان انس با کلام الهی باشد.

## نماز، گنجینه رمز و راز

نماز، این گنج پرارزش معنوی و چشمه جوشان ابدی، سیر و سلوک عارف را به مستهی درجه می‌رساند. عارف در نماز است که همه وجود خویش را تقدیم خالق هستی و حی و قیوم می‌کند و خود را در مقابل معبود بی‌همتای خویش می‌یابد و تمامی تعلقات را به کناری می‌نهد و دست نیاز به سوی خدای بی‌نیاز دراز می‌کند.

سید عبدالکریم که شاگرد مکتب قاضی است هنگام نماز شور و حالی دیگر دارد و جذبه «نماز» او را تا عرش خدا می‌برد.

او آن چنان جذب نماز می‌شد که انگار داشت خدا را می‌دید. نمازهای بسیار طولانی و با حضور می‌خواند.<sup>۱۵</sup>

نمازش در خانه، مناجاتی بود. مخصوصاً در قنوت که شاید نیم ساعت به طول می‌کشید. این تازه مربوط به اوائلش بود.<sup>۱۶</sup> مکرراً دیده می‌شد چهره ایشان بعد از نماز دگرگون شده، حال پیدا می‌کرد، یعنی بعد از نماز می‌نشست و حرف می‌زد.<sup>۱۷</sup>

او مهم‌ترین مانع در راه حضور قلب در نماز را مشغولیت فکری می‌داند و معتقد است برای جلوگیری از مشغولیت فکری در نماز باید، نمازگزار قبل از آن خود را آماده سازد، بر سر سجاده بنشیند و فکر کند که در مقابل چه کسی می‌خواهد بایستد.<sup>۱۸</sup> آیا در مقابل این بی‌نهایت بزرگ سزاوار است که به چیزهای حقیر و کوچک فکر کند؟

## نماز شب

خلوت شبانه با معبود و رهایی از همه دلبستگی‌ها، جان عاشق عارف را به ملکوت یاد خدا پیوند می‌دهد و چشم او را به روی دیدنیها و شنیدنیهایی باز می‌کند که اغیار را راهی به آن نیست. ما چه می‌دانیم عبادات سید عبدالکریم در مسجد کوفه و سهله چگونه بوده است. فقط

می‌دانیم که او عبادت‌های پنهان داشته و در خلوتی راز آلود با خدای بی‌نیاز گفت و گو داشته است. فرزندش در این باره می‌گوید:

ایشان شبها به پشت بام می‌رفتند و من ایشان را نمی‌دیدم.<sup>۱۹</sup>

و عجب اینکه او این سر را از همه مخفی می‌کند و شاگردانش نیز می‌دانند که او شبها بیدار است. او شبها مدت زیادی بیدار بود و از این تاریکی لذت می‌برد. من فکر می‌کنم مکاشفاتش هم شبها بود.<sup>۲۰</sup>

و دیگر همراه او می‌گوید:

بعضی وقتها با هم به مسجد کوفه می‌رفتیم و ایشان تا صبح آنجا می‌ماندند و نماز می‌خواندند و عبادت می‌کردند. ما که با ایشان بودیم خسته می‌شدیم و می‌خوابیدیم اما ایشان مرتب در مسجد کوفه به ذکر و عبادت مشغول بودند.<sup>۲۱</sup>

### سیره تربیتی و عرفانی

سلوک یعنی «راه رفتن» و «عدم سکون» و استاد، راهنمایی راه بر است که دستان نیاز طالب سلوک را می‌گیرد و وی را به وصل جانان نزدیک می‌کند. بدون استاد (یا به اصطلاح علمای اخلاق، مربی) طی مسیر، مشکل و شاید ناممکن است. سلوک دو مرحله دارد: گاه برای رسیدن به حداقل‌هایی است که یک فرد مسلمان باید بدان پایبند باشد و گاه برای نیل به اهداف بلندتری است و آن سیر و سلوک عرفانی است. اهل عرفان ورود به این مرحله را بدون استادِ حاذق راه رفته و سرد و گرم چشیده شایسته نمی‌دانند.

آیت‌الله کشمیری که خود مراحل عرفانی بلندی را در سایه‌ی هدایت‌های آیات عظام شیخ مرتضی طالقانی، سید علی آقا قاضی، شیخ علی اکبر اراکی، حاج مستور شیرازی و عارف موحد و دلسوخته سید هاشم حدّاد کسب کرده بود طالبان طریق سلوک و سیر الی الله را به «تقوا» و «بندگی خدا» سفارش می‌کردند و قدم اول در این راه را ترک محرمات و انجام واجبات می‌دانستند.<sup>۲۲</sup>

ایشان هیچ محدودیتی برای اشخاص در این راه قائل نبودند و می‌فرمودند:

برای همه راه باز است و آن‌ها که گذشته خوبی ندارند، استغفار و عزم بر بازنگشتن به کارهای ناپسند گذشته کنند.<sup>۲۳</sup>

پس از مرحله استغفار و توبه و ترک محرمات و انجام واجبات، نفس سالک برای ورود به مرحله دوم سلوک آماده می‌شود. از این رو مرحوم آیت‌الله کشمیری با درایت و دید الهی که

داشتند تا شخصی از این مرحله عبور نمی‌کرد او را شایسته ورود به مراحل بعد نمی‌دانست و حتی گاهی این افراد را به بهانه‌های مختلف رد می‌کردند.

اگر ایشان می‌دید که شخص از این مرحله گذشته است و اهل معصیت نیست و یک واجب از او ترک نمی‌شود مطالب دیگری می‌فرمودند، مثلاً توصیه می‌کرد که توجه تان به خدا باشد یا ذکری را دستور می‌داد. از اینجا شروع می‌کرد.<sup>۲۴</sup>

### مراقبه، آغاز راه

پس از درک مراحل نخست، به نظر استاد ورود به جرگه «سلوک عرفانی» انجام می‌گیرد. در این صورت سالک با گرفتن دستو از «استاد» به انجام مستحبات و به جا آوردن اذکار - به شرط مراقبه و محاسبه نفس - خواهد توانست «سیر الی الله» داشته باشد.

«و مراقبه یعنی همان مبارزه با نفس... و ایشان برای شروع، نظرشان اولاً و به طور اهم مراقبه در فکر بود، بعد از آن مراقبه در چشم و بعد گوش و زبان را توصیه می‌کردند.»<sup>۲۵</sup>

و او خود به راستی تمامی عمر عزیزش را در راه مراقبه و محاسبه نفس سپری کرده بود و زبان و قلبش آنی از ذکر خداوند غافل نبود.

بهترین طریق مجاهدت نفسانی آن است که با ذکر دائم و مراقبه همراه باشد.<sup>۲۶</sup>  
آری! مراقبت از لجام گسیختگی نفس غدار، مواظبت بر ذکر دائمی خداوند و یادآوری صفات و اسماء الهی بر زبان و قلب، روش و سیره همیشگی حضرت ایشان بود. چنان که می‌فرمودند:

اذکار و ادعیه با شرایط تأثیر می‌گذارد و مراقبه حرف اول و از شرایط لازم است.<sup>۲۷</sup>  
به راستی اگر مراقبه و محاسبه نباشد چگونه کسی می‌تواند همانند کشمیری نماز بخواند، ذکر بگوید و نام خالق خویش را به نجوا بنشیند؟!!

ایشان در نجف در مدت معینی با رعایت تروک مضبوطه، روزی هفتاد هزار «الله الله» می‌گفتند و از حال می‌رفتند و می‌افتادند.<sup>۲۸</sup>

و صد البته نه ما و نه امثال ما توان انجام این گونه اذکار را داریم و نه اشتغالات دنیایی چنین اجازه‌ای را به ما می‌دهد لکن مراقبه و محاسبه نفس و مواظبت بر حلال و حرام خدا، اموری است که از اولین شرایط ورود به این وادی است. پس از طی این مرحله نوبت به دیگر مراحل می‌رسد. حضرت آیه الله کشمیری در جواب سؤالی فرموده‌اند:



هرچه می‌تواند روزه بگیرد، عزلت از مردم کند، کم بخوابد، نماز شبش ترک نشود و ذکر یونسیه را در سجده چهارصد مرتبه بگوید.<sup>۲۹</sup>

در دستورالعمل‌های عرفانی ایشان نسبت به سالکین، بیداری شب و ریاضت در اوقات سحر و برپایی نماز شب از سفارشات اکید و رمز موفقیت سالکین تلقی شده است. برای از بین بردن صفات رذیله در وجود انسان دو راه حل ارائه می‌دادند: نظر ایشان این بود که برای از بین بردن صفات رذیله دو راه درمان وجود دارد یک راه مجاهده است که انسان باید زحمت بکشد، ریاضت بکشد تا آنها را بیرون کند اما راه دیگر که همه رذایل را با هم از بین می‌برد این است که انسان دائماً یاد خدا باشد، این یاد خدا و محبت خدا مانع می‌شود که انسان کار زشتی انجام دهد، ایشان راه دوم را اصلح می‌دانستند.<sup>۳۰</sup> و در مقابل این سؤال که برای عموم طلبه‌ها شما چه توصیه‌ای می‌کنید که به مقصد برسند، می‌فرمایند:

نماز شب! تهجد! بندگی.<sup>۳۱</sup>

## جلسات نورانی

چه لذتی دارد همنشینی با مردان خدا و چه حلاوتی دارد همنوایی با نای و نوای دلسوختگان وادی صفا! آنان که توفیق درک این لذت کمیاب را چشیده‌اند و در حیات مادی این بزرگمرد عرفان به خدمتش رسیده و از این مرغ لا مکان و هدهد شیرین زبان کام جان شیرین کرده‌اند، هنوز آن حلاوتها را از یاد نبرده‌اند. دکتر محمدباقر لاریجانی می‌گوید:

روح ایشان روح بسیار مؤثری بود، آدم وقتی کنار ایشان می‌نشست احساس تأثیر می‌کرد و خود ایشان فرد ساخته شده و واقعاً اهل ذکر بود به تمام معنی! آدم لذت می‌برد کنارش می‌نشست. الان هم یادش لذت بخش است. یعنی پیش او که می‌نشستی انگار پیش خدا نشستی، یاد خدا را به یاد آدم می‌آورد.<sup>۳۲</sup>

در مجالس او تنها یاد و نام و ذکر خدای جلیل بر زبانها جاری بود و کسی را جرأت و قدرت یاد کرد از امور دنیوی نبود. چه برسد به سخنان بیهوده و حرام:

پیش او اگر از دنیا حرف می‌زدی مثل این بود که پیش بزرگی داری حرف زشتی می‌زنی، انسان خودش خجالت می‌کشید.<sup>۳۳</sup>

از امتیازاتی که در جلسات اولیه در صحبت‌های ایشان مشهود بود، سوق دادن فرد به گذشته دور و نزدیک خودش بود. احاطه و شهود ایشان این اقتضاء را داشت که در بررسی و تحلیل

شخصیتی افراد را به اصلاّب و آباء برمی گرداند... تشخیص ایشان خیلی دقیق بود و از اینجا انسان خودش را در محضر بزرگی حس می کرد که قضایا برایش روشن است.<sup>۳۴</sup>

آنجا مطالبی بیان می شد که حتی بعضی از آن مطالب برای خود انسان یا برای دیگران سالها بعد باز می شد و این احاطه و تسلط و روشن بینی ایشان را نشان می داد.<sup>۳۵</sup>

## سلوک اجتماعی

سرداران سلوک و سردمداران عرفان گرچه به مقتضای روش سیر و سلوک خویش گاهی از جمع فاصله می گیرند و در خلوتهای راز آلود خویش با خداوند کریم به مناجات و عرض حاجات می پردازند اما هیچگاه چشمه محبت خویش با خلق خدا را سد نمی کنند. آنان در جلوت اجتماع همان گونه اند که در خلوت انزوا.

مرحوم آیه الله کشمیری همان گونه در میان مردم محبوب و مورد علاقه بود که او به مردم عشق می ورزید و در راه هدایت آنان سر از پا نمی شناخت. از همین رو او هر جا حضور می یافت مردم از اطراف و اکناف برای درک فیض از محضر او هجوم می آوردند، چراکه آنان عالمان حق را از طالبان دنیا تمیز داده و به سادگی، دل در گرو محبت هر مدعی نمی گذارند.

خیلی اتفاق می افتاد که وقتی ایشان با یک نفر صحبت می کرد آن فرد منقلب می شد. یک بار شخصی آمده بود پیش ایشان و حرفهای خوبی نمی زد. آقای کشمیری به من گفتند کم کم باید او را به راه بیاوریم و البته به طور کلی با مردم خیلی حرف می زد. یک رفیقی داشتند که قصاب بود و حلال و حرام را رعایت نمی کرد. یک بار ایشان نشستند و با او صحبت کردند. یک دفعه آن فرد متحول شد و از آن به بعد وقتی می خواست به حرم یا منزل برود عبایش را روی سرش می کشید و می رفت. خانم او آمد از من پرسید چه اتفاقی افتاده است که او شبها می رود داخل اتاق و در را می بندد و تا صبح قرآن می خواند؟ من گفتم: ایشان با آقا سید عبدالکریم نشسته و منقلب شده است.<sup>۳۶</sup>

## همانند اولیا

سید عبدالکریم گرچه عالم بزرگی بود و مراجعات فراوانی از سوی مردم داشت اما راه و رسم زندگی او همانند یک طلبه عادی بود و هیچ تشخصی برای خود قائل نبود:

بسیار ساده زندگی می کردند. زندگی ایشان، زندگی انبیا و اولیا بود. طوری که من مانند ایشان ندیده بودم. به طور کلی این دنیا را ترک کرده بودند. به پول و لباس و... هیچ اهمیتی نمی دادند،

کانه دنیا هیچ است. یک روز به ایشان گفتم آقا اگر احتیاجی دارید به من بگویید، گفتند: من اصلاً محتاج نیستم، خدا هست.<sup>۳۷</sup>

آری! کسی که مالک ملکوتِ ذکر و یاد محبوب است چگونه محتاج باشد؟ و اگر در جوانی اینگونه باشی در پیری و میانسالی آنگونه بودن ممکن می‌شود:

من شب عروسی خواستم دنبال ذکر الهی بروم، نگذاشتند. صبح عروسی رفتم به وادی السلام نجف. به دنبال فرستادند که علماء می‌خواهند به دیدن شما بیایند. لباس دامادی را یک بار پوشیدم، گفتم: طلبه‌های مدرسه علمیه جدّ ما (آیه‌الله سید محمد کاظم یزدی) چیزی ندارند، خجالت می‌کشم من لباس نو داشته باشم و آنان نداشته باشند!!<sup>۳۸</sup>

سید عبدالکریم به راستی بنده خداوندگار کریم است و ادب بندگی را همانگونه که او می‌پسندد به جای می‌آورد. او نه در بند لباس است و نه در قید مقام. تنها به او می‌اندیشد و بس! به هیچ کس هیچ وابستگی نداشت، حتی برای یک ریال!... اگر هیچ پولی نداشت انگار که تمام دنیا مال ایشان است. اصلاً بریده بود... اینها دیدنی است، گفتمی نیست، چون حالات قابل انتقال نیست.<sup>۳۹</sup>

نتیجه بریدن از دنیا و قطع وابستگی به زخارف آن، ساده‌زیستی و بی‌تکلفی است. کشمیری به تاسی از امام عارفان و امیر مؤمنان (ع) به کُنه و واقعیت دنیا پی برده است. از این روست که توجه به دنیا را شایسته مقام بندگی نمی‌داند. همسرش در این باره می‌گوید:

به طور کلی می‌شود گفت، ایشان در یک حال و هوای دیگری زندگی می‌کردند و به مسایل جزئی توجهی نداشتند.<sup>۴۰</sup>

یکی دیگر از همراهان ایشان می‌گوید:

ایشان بسیار ساده لباس می‌پوشیدند. یک روز من گفتم: آقا لباستان کهنه شده است، گفتند: نه، همین بس است، زیاد هم هست! گفتم: نگاه مردم! گفتند: من با مردم کاری ندارم، با خدا کار دارم.

او در خدمت مردم است، اما مرد خداست. نیازمندی‌های روحی مردم را پاسخ می‌گوید، اما خود را اسیر حرفهای بی‌محتوای بعضی از آنان نمی‌کند. با این مقام بلند عرفانی و علمی در حرم امام حسین علیه السلام، گاهی تا دو ساعت برای مردم استخاره می‌گیرد تا جایی که بعضی از روزها تا ۴۰۰ نفر برای استخاره به او رجوع می‌کنند و او با روی باز و بدون هیچ منت و توقعی به همه پاسخ می‌گوید.

## بر آستانه کرامات

همان‌گونه که در بررسی زندگی عارفان بزرگی همچون سید علی آقا قاضی و شیخ محمد جواد انصاری همدانی گفته آمد سیره و روش کلی آنان، نشان دادن مکاشفات و بازگو کردن کرامات نبوده است و اساساً خود آن بزرگان نیز به مکاشفات خود اعتنایی نداشتند و حتی گاهی بنا بر بعضی ضروریات مقامات خود را انکار می نمودند. بنابراین برخلاف عملکرد بعضی از عوام‌زدگان شهرت طلب رسیدن به کشف و کرامات و انجام اعمال خارق‌العاده نمی تواند برای سالک هدف باشد بلکه آرمان همه سالکان و عارفان الهی نیل به مقام قرب الهی و یافتن ملکه تقوا و عدالت است.

این از یکسو، اما از دیگر سوی، دیدگاه دیگران نسبت به آن عارفان پاکبخته خدا چگونه باید باشد؟ آیا دیگران نیز آنچه از مقامات عارفان شنیدند بایستی آن را انکار کرده و انگ دروغ بر آن زنند؟ مسلماً جواب منفی است. امام خمینی رحمه الله علیه در وصیت به فرزندش می فرماید:

پسرم! آنچه در درجه اول به تو نصیحت می کنم آن است که انکار مقامات اهل معرفت نکنی که این شیوه جهال است. و از منکرین مقامات اولیا پرهیزی که اینان قطاع طریق حق هستند.<sup>۴۱</sup> بنابراین بزرگترین کرامت کشمیری همان بندگی و خداترسی و تقوای شدید او بوده است. چنانکه یکی از شاگردان ایشان می گوید:

مدتی که با ایشان بودم یک گناه از این آقا ندیدم. یک خلاف شرعی از او ندیدم، یا مثلاً اگر غیبتی می خواست بشود خیلی عجیب مراقب بود. حتی حرف لغو و بیهوده نمی زد. کرامتی که من از ایشان دیدم بالاتر از هر کرامتی بود. گناهی یادم نمی آید که انجام داده باشد.<sup>۴۲</sup> و دیگری می گوید:

ایشان نهایت هدفشان این بود که انسان به لقاء الهی برسد و فانی فی الله شود.

اکنون بر آستانه کرامات و مکاشفات او دست ادب بر سینه می گذاریم و چشمه‌ای از آن چشم باطن بین و ظاهر شناس را به تماشا می نشینیم:

در زمان تدریس در نجف اشرف، یکی از شاگردان ایشان در اثر کمبود وقت با حالت جنب و غسل نکرده به درس استاد شرکت می کند، استاد فوراً نهیب می زند و او را متذکر می کند که با حالت جنابت نباید انسان در درس شرکت کند و او سریع بلند می شود و می رود!<sup>۴۳</sup>

## رؤیای رازآمیز

آیت‌الله کشمیری برای امام خمینی ارزش و احترام فوق‌العاده‌ای قائل بودند و با فرزندشان مرحوم آقا سید مصطفی خمینی در نجف مراودات اخلاقی زیادی داشتند. ماجرای زیر از زبان خود استاد شنیدنی است:

مرحوم سید مصطفی (ره) روزی به پدرشان آیت‌الله خمینی (ره) عرض می‌کند: آقا سید عبدالکریم کشمیری از چیزهای پنهانی خبر می‌دهد. ایشان به آقا مصطفی می‌فرماید: بگوئید من در ایران خوابی دیده‌ام و به کسی هم نگفتم، بگوئید آن خواب چه بود؟ آقا مصطفی مطلب را به من رسانید. من با اورادی چند آن خواب برایم واضح شد و گفتم: به والد بگوئید در ایران خواب دیده، در نجف از دنیا رفته و دفنش کردند، لکن سنگی، پهلوی او را آزار می‌دهد. امام علی (ع) آمدند و فرمودند: حالت چطور است؟ ایشان عرض کردند: حالم خوب است لکن این سنگ مرا اذیت می‌کند و امیرالمؤمنین آن سنگ را از کنارش دور کردند. چون خواب را به امام خمینی رساندند، تصدیق کردند. آقا مصطفی از من پرسید: آیا پدرم در نجف وفات می‌کند؟ گفتم: نه در ایران از دنیا می‌رود! <sup>۴۴</sup>

## پیش‌بینی کودتای نوژه

مدتی پس از کشف کودتای نوژه این سخن که عارفی گمنام از دوستان امام خمینی، این کودتا را پیش‌بینی و به امام خبر داده است بر سر زبانها بود. این ماجرا را از زبان یکی از شاگردان استاد نقل می‌کنیم:

مدتی قبل از کودتای نوژه همدان، استاد در مکاشفه دیدند که ایران را دارد آتش فرامی‌گیرد و دودش نزدیک است به خانه‌اش بیاید. به وسیله حجة الاسلام سید کمال موسوی شیرازی برای امام راحل پیغام فرستادند تا برای جلوگیری مواظب باشند. امام هم اقدام کردند و آن کودتا را در نطفه خفه کردند. بعد هم به وسیله پیغامی از استاد تشکر کردند. <sup>۴۵</sup>

## هنوز!

در طول جنگ و بعد از جنگ تا آخرین لحظات زندگی، بیش از صدها نفر مخصوصاً بعضی از مسئولین جنگ در باره صدام سؤال می‌کردند و گاهی اخبار درباره ترور و از بین رفتن و مرض او را نزد استاد نقل می‌کردند، جواب همه این بود «هنوز!» یعنی هنوز می‌باشد. <sup>۴۶</sup>

کرامت استاد در بیان موضوع با کلمه هنوز است. یعنی این امر روزی محقق خواهد شد و او کشته خواهد شد اما هنوز آن زمان فرا نرسیده است که بحمدالله این موضوع در سال ۱۳۸۵، هفت سال پس از رحلت استاد محقق شد.

### آجال نزدیک است!

حجة الاسلام سید علی اکبر صداقت، که از شاگردان نزدیک مرحوم آیه الله کشمیری بوده اند در کتاب آفتاب خوبان نقل می کنند:

مرحوم حجت الاسلام سید احمد خمینی چند ماه قبل از وفات به منزل استاد آمدند و بعضی از شاگردان آقا هم حضور داشتند. آن مرحوم دستور العملی (اخلاقی) خواستند و استاد عنایت کردند. بعدها منتشر شد که حضرت آقای کشمیری وفات ایشان را متذکر شده اند. حقیر این مطلب را از استاد پرسیدم، فرمودند: به او گفتم: آجال<sup>۴۷</sup> نزدیک است، این فهمی بود که به دلم آمد و به او گفتم!<sup>۴۸</sup>

### چشم برزخی در وادی السلام

روزها و شبهای وادی السلام صفای باطنی به کشمیری داده بود که به آن وادی، عشقی شگرف نشان می داد. وادی السلام محل نزول و اجتماع ارواح بهشتیان و مؤمنین است و مرحوم کشمیری در این وادی عجیب و رازآلود با ارواح مؤمنین چه گفتگوهایی داشته و از حلقه حلقه ارواح مؤمنین چه رازهای سر به مهری را گشوده است؟ ما نمی دانیم و او نیز پرده را بیش از این بالا نزده است:

یک روز آنجا بودیم گفتم آقا! برویم دیگر؟! گفتند: نه، حالا بنشین بعداً می رویم، یک چیزهایی هست بگذار تمام شود. من تعجب می کردم. بعد از مدتی گفتند، تمام شد، برویم!<sup>۴۹</sup> و این راز سر به مهر گشوده نشد، شاید سید کسی را ندید که گنجایش درک این موضوع ثقیل را داشته باشد. به راستی هم هضم هر مطلبی برای همه مقدور نیست.

از استاد درباره مشاهداتش در وادی السلام سؤال شد، فرمودند: روزی به وادی رفتم، شخصی بود به نام شیخ مالک که اهل علم نبود، به من گفت: من از اینجا زیارت امام حسین را می خوانم، شما هم همراهم بخوان. او زیارت امام حسین را می خواند و من پشت سرش می خواندم. با آنکه از آنجا تا کربلا خیلی فاصله بود کربلا را مشاهده می کردم.<sup>۵۰</sup>

## صاحب استخاره

درباره استخارات عجیب و مطابق با واقع استاد مطالب فراوانی نقل شده است. نکته جالب توجه این است که ایشان در بعضی موارد با تسبیح استخاره می‌گرفتند اما با آیه قرآن جواب می‌دادند: عرض شد حافظ کل قرآن هستید؟ فرمود: نه. عرض می‌شد: با آیات چطور جواب می‌دهید؟ می‌فرمود: به دلم الهام می‌شود.<sup>۵۱</sup> روزی سؤال شد استخاره‌های شما صد در صد است؟ فرمود: وقتی حال استخاره باشد صد در صد است.<sup>۵۲</sup>

معنای این «حال» چیست؟ یقیناً این حال بیهوده و ناگهانی به دست نمی‌آید. باید طلب کرد و جدّیت به خرج داد. همان‌گونه که کشمیری طلب کرد و رسید:

استخاره با تسبیح یادگاری از مرحوم شیخ مرتضی طالقانی است و اصل استخاره با قرآن از دستورالعمل شیخ علی اکبر اراکی. از او خواستم و یک اربعین صوم (روزه) به اضافه سوره نور را با عدد و شرایط خاصی به من دادند. من هم انجام دادم تا اینکه سه خواب دیدم: اول در عالم رؤیا دیدم، در ایوان طلای امیرالمؤمنین (ع) ایستاده و نوح پیامبر با عمامه بزرگ در عقب سر ایشان ایستاده، امام به من تسبیح دادند. دوم: در عالم خواب دیدم که آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در صحن امیرالمؤمنین تشریف دارند و به من تسبیح دادند. سوم: در خواب دیدم در کفتم چیزی مانند ماه است و کم کم نور آن زیاد می‌شود. بعد از آن، فهم استخاره داده شد و مراجعاتم زیاد شد!<sup>۵۳</sup>

## دست روی قرآن

از آنجایی که جناب استاد صاحب استخاره بودند و به عنایت، این مقام را دارا بود؛ گاهی دست روی جلد قرآن می‌گذاشتند و جواب استخاره را می‌دادند. وقتی علت را پرسیدند که چطور می‌شود شما دست روی جلد قرآن، جواب استخاره را می‌دهید، فرمود: وقتی حالش آمد همه چیز در جواب به ذهن و قلب می‌آید.<sup>۵۴</sup>

از مجموع مطالب پیش گفته در موضوع استخاره، به دست آمد که انجام استخاره اهلیت و لیاقت خاصی را می‌طلبد. علاوه بر آن شایسته نیست برای هر مطلبی که برای انسان پیش می‌آید، ابتدا به ساکن استخاره کند. بلکه استخاره عملی است که انسان از خالق هستی که عالم بر خفیات است، طلب خیر می‌کند و معمولاً بایستی پس از تفکر و تعقل و مشاوره پیرامون موضوع، انجام گیرد.

## آدم‌شناسی

از جالب‌ترین کرامات آیت‌الله کشمیری آدم‌شناسی بود. یعنی با عنایتی که شده بود از ظاهر افراد به باطن آنها راه می‌یافت و احیاناً با تذکر خطاهای گذشته به طور سر بسته یا آشکار آنان را از اشتباهات و خطاهای بیشتر و فرو رفتن در گناه بر حذر می‌داشت.

در ماجرای، دکتری ضمن توهین به آقا می‌گوید: شما آخوندها فقط مسائل حیض و نفاس را می‌دانید. استاد فرمودند: به غیر تم برخورد کرد و به الهام گفتم: چرا به این دختر پرستار خیلی علاقه دارید لکن ایشان حاضر به تمکین نمی‌شود، دکتر رنگش پرید و سکوت کرد و دیگر چیزی نگفت. ۵۵

یکی از شاگردان ایشان نقل می‌کنند:

روزی شخصی به منزل استاد آمد و صدای تلویزیون در خانه شنیده می‌شد. آن شخص برای اینکه خودی نشان بدهد، گفت: این صدای تلویزیون حرام است. استاد فوراً فرمودند: بلند شو برو! حرام آن است که دیروز صبح، سیلی به صورت عیالت زدی و فلان فحش را دادی! ۵۶

## عذرخواهی

روزی از نجف سوار اتوبوس شدم تا به زیارت کربلا بروم. دو جوان که در صندلی نزدیک من نشسته بودند با هم صحبت می‌کردند. یکی از آنها گفت: آخوندها انگلیسی هستند! رفتم در گوش یکی از آن دو جوان و یکی از کارهای خراب و بد او را متذکر شدم (که چطور ما را نسبت به انگلیس می‌دهید اما کار زشت خود را فراموش می‌کنی). آن جوان ساکت شد و دیگر چیزی نمی‌گفت. در کربلا وقتی از اتوبوس پیاده شدم آن جوان با حال غم و پریشانی نزد آمد و عذرخواهی کرد و گفت: چکار کنم از این کار بد دست بکشم؟ گفتم: این حرم سیدالشهدا است. برو حرم توبه کن! ۵۷

## ولایت

ولایت آینه توحید است و ائمه معصومین علیهم‌السلام محل تجلی اسماء الله هستند و کشمیری عاشق ولایت، بلکه سرسپرده ولایت است. به راستی راز این دلداری و عشق شورآفرین چیست؟

ولایت، باطن توحید و بلکه منک در آن است. آیت‌الله کشمیری همانند آقای قاضی

نظرشان این بود که اگر کسی به غیر از این راه برود به «توحید» نخواهد رسید. ۵۸



آری! هر چه پایه و مایه توحید قوی تر، عشق به ائمه هدی بیشتر و درک و هضم همین راز است که بسیاری از مسلمانان را از توفیق ولایت آنان محروم ساخته است. من اراد الله بده بکم. ۵۹

از این روست که کشمیری به نجف و حرم مولایش امیرالمؤمنین (ع) عشق می‌ورزد. عشق به امام علی (ع) و به ساحت ولایت امیرالمؤمنین به قدری در قلب استاد زیاد بود که کسی نمی‌توانست آن را توصیف نماید... مسلک ایشان این طور بود که معیار علی (ع) بود. و هر حرف از هر کس حتی از بهترین شخصیت‌ها صادر می‌شد، ذره‌ای بوی ناآشنایی می‌آمد ناراحت می‌شد و خشم درون را به شکلی بیان می‌داشت. ۶۰

و توسل، این اکسیر بی‌بدیل تشیع، سیره و رویه همیشگی اوست.

ایشان به ائمه اطهار خیلی علاقه داشت و توسلات عجیبی داشت. بسیاری از توصیه‌هایی که می‌کرد توسل به حضرت محمد (ص) و به حضرت صدیقه (س) و به حضرت حجت (ع) بود. ۶۱

و راه حلّی عملی و جالب برای ما که گاهی در توسل در می‌مانیم و نمی‌دانیم چگونه و با چه روشی به آن بزرگان توسل جوئیم.

«از ایشان پرسیدم آقا ما چکار کنیم؟ نزدیک‌ترین راه برای توسل کدام است؟ ایشان فرمود: به دلت نگاه کن ببین با کدامیک از آنها انس بیشتری می‌داری. دلت بیشتر پیش کدامیک از اینها می‌رود. فرمایش ایشان این بود که می‌گفت: رفیق شو! ضمن اینکه نباید سر سوزنی خدای نکرده علاقات نسبت به یکی از آنها کم باشد.» ۶۲

و ما نمی‌دانیم او از حرم و حریم مولایش علی (ع) چه توشه‌ای بر می‌داشت. در عارفانه‌های صبحگاهی با آقایش چه رازها و رمزهایی را در می‌یافت. یکی از شاگردانش می‌گوید:

علاقه استاد به نجف اشرف آنقدر زیاد بود که قلم یارای توصیف آن را ندارد... گاهی آن قدر توصیف نجف می‌کرد که انگار شهر دیگری در دنیا وجود ندارد... می‌فرمود: هر مشکلی در نجف پیش می‌آمد به صحن امیرالمؤمنین (ع) می‌رفتم و هفت بار (ناداعلی) می‌خواندم و مشکلاتم حل می‌شد. ۶۳

و کشمیری در مدت حضور در ایران عاشقانه در هجران نجف می‌سوزد و به یاد روزهایی که در آن شهر خدایی به پابوس آقا امیرالمؤمنین می‌رفت، حسرت می‌خورد.

دائم اسم حضرت علی (ع) را به زبان می‌آوردند. آنقدر یا جدا می‌گفتند و به آن مباحثات می‌کردند که من گاهی اوقات به شوخی می‌گفتم که شما طوری «یا جدا» می‌گویید که انگار حضرت علی (ع) فقط جدّ شماست و شما فقط اولاد اوید. ۶۴

در خواب و بیداری با امیرالمؤمنین علی (ع) مأنوس است و به او فکر می‌کند. همسرش می‌گوید:

در خواب هم زیارت امین الله می‌خواندند. یعنی خواب بودند همین طور زیر لب امین الله می‌خواندند. حالا نمی‌دانم چه حالتی داشتند. شاید همان موقع رفته بودند حرم و زیارت می‌کردند و برای حضرت امیر زیارت می‌خواندند.<sup>۶۵</sup>

و همین عشق است که او دوری چند ساعته از مرقد مولای عشق را نیز تاب نمی‌آورد و آرام و قرار از کف می‌دهد. حتی در کوفه در کنار شط و آب و سبزه می‌گوید: من اینجا قلبم می‌گیرد و خیلی زود به نجف بر می‌گردد و می‌گوید: «اینجا حیات است و من اینجا روح تازه می‌شود.»<sup>۶۶</sup> عشق او به ائمه معصومین و جدۀ سادات، زهرای اطهر پایانی ندارد. در ایام مصیبت، روح و چهره‌اش دگرگون است و روحش سرپرواز دارد.

ایشان در ایام مصیبت حال مصیبت داشتند. مخصوصاً برای حضرت زهرا(س) بیشتر مصیبت می‌گرفتند و خودشان برای خود نوحه‌های عربی می‌خواندند.<sup>۶۷</sup>

## بین الحرمین!

او در مصیبت حسین (ع) مظهر غیرت و شجاعت و آزادگی، پریشان است و بهت زده! گویا همه چیز را فراموش می‌کند و توجهی به اطرافش ندارد. به قدری حالش دگرگون است که خانواده‌اش به او می‌گویند: «ایام زیارتی، شما دیوانه می‌شوید.» در ایام سکونت در نجف بایستی صبح پنجشنبه به کربلا برود.

«صبح پنجشنبه که می‌شود دیگر حواسش پرت است.»<sup>۶۸</sup>

بین راه نجف و کربلا هم حکایتی دیگر دارد. سخن، تنها و تنها ذکر خدا و یاد عاشورا است و هرچه او را از این دو سرور جدا کند ممنوع است:

اینجا حرم حضرت امیر(ع) است و آنجا حرم سیدالشهدا(ع)، این مسیر بین الحرمین است و محترم است نباید ذکر دنیا اینجا بیاید.<sup>۶۹</sup>

و حکایت دیگر، محرم و عاشورای او در کنار حرم کریمه اهل بیت حضرت معصومه(س) است: عاشورا که می‌شد دیگر عاشورایی و بی‌قرار بود. اگر کسی روضه می‌خواند، اشک می‌ریخت. منقلب بود و آرام و قرار نداشت. از خانه بیرون می‌آمد و می‌رفت کنار حرم حضرت معصومه(س) آنجا دسته‌ها می‌آمدند می‌نشست و تا آخر شب همان جا کنار حرم به گنبد نگاه می‌کرد و می‌رفت تو حال خودش و اشک می‌ریخت.<sup>۷۰</sup>

## زمزمه پرواز

جسم خسته سید عبدالکریم دیگر توان و گنجایش حمل روح بلند و ملکوتی او را ندارد. ریاضت‌های دوران جوانی بدنش را سخت فرسوده است. او دیگر آرام و قرار ندارد و عزم رفتن دارد. زبانش زمزمه پرواز بر لب دارد و روح افلاکی‌اش سفر بی‌قراری‌اش را فریاد می‌کند:

سفر مرگ نزدیک است اما دست خالی هستم.<sup>۷۱</sup>

بارخدایا! اگر او دست خالی است پس ما چه بگوییم، پرونده سیاه اعمالمان را به کدام خریدار عرضه کنیم؟ برای سفر مرگ که همه در پیش دارند چه تحفه و زاد و راحله‌ای آماده کنیم؟! سید دیگر مشتاق رفتن است. دوستان و شاگردان از او می‌پرسند: آقا! در چه حالی هستید؟ و او می‌گوید: در حال نزع! او دیگر تکیه کلامش «رفتن» است. اما چه رفتنی؟! رفتن او و رفتن ما چه تشابهی با هم دارند. رفتن او عین «ماندن» است. او مشتاق اینگونه رفتن است:

یک دفعه از ایشان پرسیدم: شما کسانی را سراغ دارید که آرزوی رفتن بکنند؟ چون این برای خیلی‌ها مشکل است. فرمود: بله. بعد یک لحظه صبر کرد و فرمود: خودم! گفتم: به حق امیرالمؤمنین به هیچ کس نمی‌گویم، شما جای خودتان را دیده‌اید؟ فرمود: بله! گفتم چطور است؟ فرمود: راحت است، الحمدلله!<sup>۷۲</sup>

## فرجام نیک

و سرانجام عمر ملکوتی این عارف بزرگ و گمنام به فرجامی نیک به انجام رسید و پس از مدتی کسالت جسمی در تاریخ هیجدهم فروردین ۱۳۷۸ در حالی که ۷۴ سال از عمر شریفش می‌گذشت به لقاء حق پیوست و در جوار رحمت الهی آرام گرفت.

پیکر شریف این عارف پاکباخته بر دستان مردمی تشییع شد که در حیاتش او را هرگز نشناختند. و اکنون که روح او به ملکوت پرواز کرده است، شاگردی دیگر از مکتب آیت الله سید علی قاضی، استوانه علم و تقوا و عرفان، حضرت آیه الله بهجت حفظه الله تعالی بر پیکرش نماز می‌خواند و در جوار مرقد شریف حضرت فاطمه معصومه (س) به خاک سپرده می‌شود.

## و اکنون ما...

اکنون به پایان راه نزدیک شده‌ایم. اما من هنوز به افقهای دور می‌اندیشم و خود را در ابتدای همان جاده باریک می‌بینم اما احساس می‌کنم راه رفتن برایم آسانتر شده است. زیرا اکنون

چگونه ماندن و چگونه رفتن کشمیری را دیده‌ام. دیگر دوست ندارم دفتر خاطرات و پرونده اعمالم را مرور کنم!

در ابتدای همان جاده باریک خیره شده‌ام به افقهای دور، خوب که جاده را می‌کاوم، رهروانی را نیز در راه می‌بینم. عده‌ای سواره، گروهی پیاده با سرعت‌های متفاوت در حرکت و بعضی بی‌حرکت ایستاده‌اند و همانند من به افقهای دور خیره شده‌اند. من نیز باید قدم در راه بگذارم. حال که رهروانی همراه یافته‌ام پس، رفتن ممکن است. آیا مرا به همراهی خواهند پذیرفت؟! شما را چطور؟!!

اگر سر همراهی دارید، بسم الله...

## دستور العمل‌ها

از آن مرحوم دستور العمل‌ها و کلمات کوتاهی نقل شده که به چند مورد از آنها گوش جان می‌سپاریم:

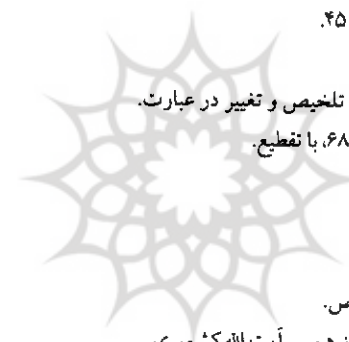
- توسلات و ادعیه، زاد همیشگی سالکان است.
- خلاصه سلوک، در ترک ما سوی الله است.
- شیطان از سجده خوشش نمی‌آید، سالک لازم است سجده را ترک ننماید.
- وقتی عید، فانی فی الله می‌شود که کارهایش برای خدا شود خوددیت را نبیند.
- قرآن زیاد خواندن، نماز شب و امثال اینها مقام می‌آورد.
- با تنبلی کسی به جایی نمی‌رسد.
- تهلیل (لا اله الا الله) برای درمان حدیث نفس خوب است.
- توسل کنید به خود امام زمان (عج) خدا را به حق امام زمان قسم دهید.
- هر روز یک ساعت با حضرت خلوت کنید و به حضرت متوجه باشید.
- چون عید غلغت نکند به مجاورت حق می‌رسد. ۷۳

### پی‌نوشتها:

- ۱ و ۲ و ۳ و ۴. نام بعضی از کتبی که در این نوشتار از آنها سود جسته‌ایم.
۵. روح و ریحان، ص ۲۱.
۶. تعبیری از خود آیت الله کشمیری: هنوز مو بر صورتم رویده نشده بود که پدرم عمامه بر سرم گذاشت. (روح و ریحان، ص ۲۵)

۷. شیدا، ص ۳۱.
۸. همان.
۹. همان، ص ۶۲.
۱۰. همان، ص ۶۳.
۱۱. همان.
۱۲. همان، ص ۶۴.
۱۳. همان، ص ۶۵، به نقل از حجت الاسلام و المسلمین قائمی.
۱۴. روح و ریحان، ص ۷۶.
- ۱۵ و ۳. شیدا، ص ۷۷-۷۱ به نقل از همسر و فرزند ایشان.
۱۸. به نقل از حجت الاسلام و المسلمین صداقت، شیدا، ص ۸۲.
۱۹. شیدا، ص ۸۴.
۲۰. همان، به نقل از دکتر محمد باقر لاریجانی.
۲۱. همان، ص ۸۳ با تلخیص.
۲۲. شیدا، به مضمون از حجت الاسلام قائمی.
۲۳. آفتاب خوبان، ص ۸۱.
۲۴. شیدا، ص ۱۳۴، با مختصری تغییر در عبارت.
۲۵. شیدا، ص ۱۳۶، به نقل از حجت الاسلام ناصری و صداقت.
۲۶. صحبت جانان، ص ۱۷.
۲۷. آفتاب خوبان، ص ۵۲.
۲۸. همان، ص ۵۲.
۲۹. صحبت جانان، ص ۱۰۶.
۳۰. شیدا، ص ۷۲-۷۳، با تلخیص و تغییر در عبارت.
۳۱. همان، ص ۷۴.
۳۲. شیدا، ص ۱۲۶.
۳۳. همان، ص ۱۲۷.
۳۴. شیدا، ص ۱۲۹، با تقطیع.
۳۵. همان، ص ۱۲۸.
۳۶. شیدا، ص ۳۷-۳۸، با مختصر تغییر در عبارت.
۳۷. همان، ص ۱۱۱-۱۱۲، به نقل از یکی از همراهان ایشان.
۳۸. صحبت جانان، ص ۲۲.
۳۹. شیدا، ص ۱۱۲.
۴۰. همان، ص ۱۱۵.
۴۱. صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۷۱.
۴۲. شیدا، ص ۲۳۸، به نقل از حجت الاسلام قائمی.
۴۳. روح و ریحان، ص ۵۶.
۴۴. آفتاب خوبان، ص ۴۷-۴۸.
۴۵. همان، ۴۸-۴۹.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

- ۴۶. روح و ریحان، ص ۵۸.
- ۴۷. آجال جمع أجل و به معنای «مرگ» است.
- ۴۸. آفتاب خوبان، ص ۴۹، با مختصر تغییر در عبارت.
- ۴۹. شیدا، ص ۳۲، به نقل از حاج صاحب عضدالله.
- ۵۰. آفتاب خوبان، ص ۴۰.
- ۵۱. روح و ریحان، ص ۶۵.
- ۵۲. همان، ص ۶۴.
- ۵۳. روح و ریحان، ص ۶۴-۶۵.
- ۵۴. صحبت جانان، ص ۳۳.
- ۵۵. روح و ریحان، ص ۵۷، با تلخیص و تغییر در عبارت.
- ۵۶. آفتاب خوبان، ص ۵۱.
- ۵۷. صحبت جانان، ص ۸۳.
- ۵۸. شیدا، ص ۱۶۰، با تلخیص.
- ۵۹. قسمتی از زیارت جامعه کبیر.
- ۶۰. صحبت جانان، ص ۴۴-۴۵.
- ۶۱. شیدا، ص ۱۶۶.
- ۶۲. همان، ص ۱۶۲-۱۶۳، با تلخیص و تغییر در عبارت.
- ۶۳. روح و ریحان، ص ۶۷-۶۸، با تقطیع.
- ۶۴. شیدا، ص ۱۷۵-۱۷۴.
- ۶۵. همان، ص ۱۷۵.
- ۶۶. شیدا، ص ۱۷۱.
- ۶۷. همان، ص ۱۷۹، با تلخیص.
- ۶۸. همان، ص ۱۸۱، به نقل از همسر آیت الله کشمیری.
- ۶۹. شیدا، ص ۱۸۲.
- ۷۰. همان، ص ۱۸۴.
- ۷۱. همان، ص ۲۵۸.
- ۷۲. شیدا، ص ۲۵۸، به نقل از حجت الاسلام و المسلمین قائمی.
- ۷۳. انتخاب شده از دو کتاب صحبت جانان و آفتاب خوبان.